

پانیوم - شماره هجده

سه برابر ۲۵۰

Jeff Pippenger

2026-02-25

اکنون به برخی از دلالت‌های آیه دوازدهم باب یازدهم کتاب دانیال خواهیم پرداخت، و پس از آن، سه خط «۲۵۰» ساله را در چارچوب تاریخ آیات یازدهم تا پانزدهم، که در نبرد پانیوم در سال ۲۰۰ ق.م. تحقق یافت، قرار خواهیم داد. خط «۲۵۰» ساله‌ای که در ۴۵۷ ق.م. آغاز شد، در ۲۰۷ ق.م. پایان می‌یابد، در میانه دورانی که با نبرد رافیا آغاز می‌شود و با نبرد پانیوم پایان می‌پذیرد. «۲۵۰» سال خط نرون با تاریخ سه مرحله‌ای کنستانتین، متمثل در سال‌های ۳۱۳، ۳۲۱ و ۳۳۰، به پایان می‌رسد. دوره «۲۵۰» ساله ایالات متحده آمریکا در ۴ ژوئیه ۲۰۲۶ پایان می‌یابد.

خط نرون نمایانگر تاریخ دوران آزمایش تصویر وحش است؛ نخست در ایالات متحده، و سپس در جهان. خط ۴۵۷ قبل از میلاد، ترامپ را از حیث نظامی در میانه‌ای میان دو نبرد قرار می‌دهد. دوره‌ای که از ۱۷۷۶ امتداد دارد نیز نقطه میانی‌ای را برای آخرین ریاست‌جمهوری ترامپ معین می‌کند. برای قرار دادن این خطوط در موضع درستشان، نخست به آیه دوازدهم و به زوال روسیه و پوتین خواهیم پرداخت. سپس به سه خط «۲۵۰» ساله، و آنگاه به خط سلسله حسمونیان. با استقرار آن خطوط، پطرس را در انطباق با پانیوم قرار خواهیم داد. وقتی آن خطوط برقرار شد، باید بتوانیم تشخیص دهیم که پیام ۱۸ ژوئیه ۲۰۲۰ چگونه باید تصحیح و اعلان شود، و این که آن پیام، پیام کتاب یوئیل است.

عزیا، پادشاه یهودا، و بطلمیوس، پادشاه مصر

تاریخی که در نبرد رافیا آیه یازدهم را محقق ساخت، با تاریخ پادشاه عزیا مطابقت دارد. دعوت اشعیا، آنگاه که برای اعلان پیام باران پسین تطهیر و مقتدر شد، در سال درگذشت عزیا واقع گردید.

در سال وفات عزیا پادشاه، خداوند را نیز دیدم که بر تختی بلند و برافراشته نشسته بود و دامن ردایش هیکل را پر کرده بود. اشعیا ۱:۶.

مرگ عزیا مسبوق به عصیانی بود که او از خود بروز داد؛ عصیانی که با عصیان بطلمیوس، بلافاصله پس از پیروزی در نبرد رافیا، موازی و همسو بود. عزیا و بطلمیوس نمادهای پادشاه جنوب‌اند؛ پادشاهی که دلش برافراشته شده است و با تلاش برای درآمیختن اقتدار حکومتی با اقتدار کلیسایی، به شورش برمی‌خیزد. هنگامی که عزیا در صدد درآمیختن کلیسا و دولت برآمد، جذامی که بر پیشانی‌اش پدیدار شد، نمونه نمادین نشانه وحش بود.

و فرشته سوم از پی ایشان آمده، به آواز بلند گفت: اگر کسی وحش و صورت او را بپرستد و نشان او را بر پیشانی یا بر دست خود بگیرد، همان از شراب خشم خدا که بی‌هیچ آمیزشی در جام غضب او ریخته شده است، خواهد نوشید؛ و او در حضور فرشتگان مقدس و در حضور بره، با آتش و گوگرد عذاب خواهد دید. و دود عذاب ایشان تا ابدالآباد بالا می‌رود؛ و آنان که وحش و صورت او را می‌پرستند و هر که نشان نام او را می‌پذیرد، نه روز و نه شب آرامی دارند. مکاشفه ۱۱:۱۴-۹.

عزیا از آن پس، از زمان اقدام یاغیانه‌اش برای درآمیختن کلیسا و دولت، نمایانگر مرگی تدریجی است. سپس او نمایانگر دوره‌ای یازده‌ساله از هم‌سلطنتی بی‌اختیار با پسرش است. عزیا پس از شورشش یازده سال زنده ماند. آغاز شورش او نماد قانون یکشنبه است، جایی که کلیسا و دولت درهم آمیخته

می‌شوند و علامت وحش تحمیل و اجرا می‌گردد. یازده سال بعد درگذشت، و این، پایان سلطنت او به‌عنوان پادشاه پادشاهی جنوبی یهودا را نشان می‌دهد؛ همان سرزمین پرجلال، یعنی ایالات متحده.

در نسبت نبوی با بطلمیوس، عزیا نمایانگر یهودا، سرزمین مجید و پروتستانیسیم مرتد است؛ در حالی که بطلمیوس نمایانگر مصر است، که قدرت اژدهاست و دین آن احضار ارواح است. هنگامی که این دو پادشاه به‌مثابه دو خط موازی در نظر گرفته می‌شوند، عزیا دیگر تمثیلی از سرزمین مجید نیست و آن دو با هم نماد دو ملت می‌گردند. مصر و یهودا نماد ادیان احضار ارواح و پروتستانیسیم مرتدند. آن‌ها نماد دولت و کلیسا هستند. کشورداری و کلیسادیاری که نمایندگی می‌کنند، آنگاه که به‌صورت نمادی واحد هم‌تراز شوند، دو ملت را در خود جای می‌دهد؛ چنان‌که مادها و پارس‌ها چنین بودند، چنان‌که مصر و سدوم فرانسه چنین بودند، چنان‌که شاخ‌های جمهوری‌خواه و پروتستان ایالات متحده چنین هستند، چنان‌که پادشاهی‌های شمالی و جنوبی اسرائیل و یهودا چنین بودند، و همچنین روم بت‌پرست و روم پاپی. به‌مثابه نماد دو پادشاهی، ایشان به‌گونه‌ای نبوی به‌وسیله هیکل اورشلیم به یکدیگر پیوند خورده‌اند؛ همان‌جا که هر دو، عزیا و بطلمیوس، در پی قربانی کردن در هیکل اورشلیم بودند. دو ملتی که هر دو بر همان هیکل عصیان می‌ورزند.

شایان توجه است که عصیان هر دو پادشاه با هیکل اورشلیم مرتبط بود؛ هیکلی که نماد همان هیکلی است که دانیال در فصل دهم، مسیح را در آن دید. تاریخچه‌های هر دوی این پادشاهان در جنگ اوکراین بر هم منطبق می‌شوند، و بدین‌سان شهادت خود را از سال ۲۰۱۴ آغاز می‌کنند. هر دو به‌واسطه پیروزی‌های نظامی که در آیه یازدهم با نبرد رافیا نمایانده شده است، رفعت یافتند. رافیا حد فاصل پادشاهی ششم در نبوت کتاب مقدس و اتحاد سه‌گانه قانون یکشنبه را مشخص می‌کند. همچنین مرز گذار کلیسای مبارز به کلیسای پیروزمند است.

پس از سال 2014، ثروتمندترین پادشاه در سال 2015 قصد خود را برای نامزدی ریاست‌جمهوری اعلام کرد. در سال 2020، ثروتمندترین پادشاه، در مقام نمایندگی شاخ جمهوری‌خواه، زخم مرگبار خویش را دریافت که بعدها شفا یافت. در سال 2022، جنگ اوکراین تشدید شد. سپس ترامپ، در تحقق آیه سیزدهم، در انتخابات 2024 بازگشت. در ژوئیه 2023، ندایی در بیابان برخاست. در 31 دسامبر 2023، شاخ پروتستان قیام کرد، و شاخ جمهوری‌خواه نیز در انتخابات 2024، آنگاه که ترامپ بازگشت، قیام کرد؛ و در 2025، آزمون بنیان با فرارسیدن آزمون هیکل به پایان رسید.

۱۹۸۹

حقایقی که در سال ۱۹۸۹ مهرشان برداشته شد، دو وجه داشتند. تطابقت نبوی جنبش‌های اصلاحی و شش آیه پایانی فصل یازدهم کتاب دانیال، هر دو، به‌طور هم‌زمان مهرگشایی شدند. قواعد نبوی معینی وجود دارد که برای تثبیت پیام آغازین آیه چهل به کار گرفته شدند. برخی از همان حقایق اکنون کلید تاریخ پنهان همان آیه‌ای هستند که آن گوهرهای نبوی در آن کشف شدند. نمونه‌ای می‌آورم.

در سال ۱۹۸۹، در ادونتیسیم درباره اینکه شش آیه پایانی کتاب دانیال بر چه چیزی دلالت می‌کردند، فهمی واحد وجود نداشت. آن نبود یکپارچگی دو وجه داشت. هیچ اجماعی درباره معنای آیات وجود نداشت. کسانی که مدعی فهم آیات بودند، اندیشه‌های انسانی‌ای عرضه می‌کردند که با الهیات پروتستانیسیم مرتد و کاتولیسیم آمیخته بود، میراث حق نخست‌زادگی‌ای که آن را از نیاکانشان شورش ۱۸۶۳ دریافت کرده بودند، آنگاه که در شورش بنیانی یربعام نقش نبی نافرمان را ایفا کردند. آن اندیشه‌های فردی درباره آیات، در بهترین حالت، تفسیرهای شخصی بودند. دیدگاه‌های ایشان درباره آیات یا با کاربست بنیادین نبوی در تعارض بود، و غالباً مخالف همان مبنایی که خود برای آیات معین کرده بودند.

آنچه در آیات دیدیم، فهمی منسجم از هر شش آیه بود. همین انسجام پیامی که مشاهده کردیم مرا ترغیب کرد تا فهم خود را عرضه کنم، حتی آنگاه که می‌دانستم کل ادونتیسیم آنچه را که دریافته بودم رد می‌کند. آنچه از آن آیات دریافته بودیم نخستین بار در سال ۱۹۹۶ منتشر شد، و آن فهم مطرح شده از آن زمان تاکنون، با گذر سی سال، تنها استوارتر گشته است!

اگر نخستین ارجاع در مجله «زمان انتها» را در نظر بگیرید، به «شهادت»، جلد ۹، صفحه ۱۱ برمی‌خورید. پنج سال پیش از ۱۱ سپتامبر، این مجله با ۹/۱۱ آغاز می‌شود. یکی از آن دریافت‌هایی که مرا تشویق کرد این بود که دریافتم در «زمان انتها» در آیه چهل، پادشاهان شمال و جنوب روحانی بودند، نه قدرت‌های زمینی. در آن زمان، از پیش می‌دانستم که خواهر وایت گفته است که کتاب‌های دانیال و مکاشفه یک کتاب‌اند، و همان خط نبوتی که در دانیال است، به دست یوحنا در مکاشفه پی گرفته شده است. یافته بودم که در مکاشفه، باب یازدهم—که در تاریخ مرتبط با زمان انتها در ۱۷۹۸ تحقق یافت—شرح خواهر وایت بر آن باب به روشنی تعلیم می‌دهد که فرانسه مصر روحانی بود، و او به همان روشنی تصریح کرده است که در مکاشفه، باب هفدهم، آن فاحشه سوار بر وحش، بابل روحانی بود.

تعیین هویت آن دو قدرت از سوی خواهر وایت در کتاب نبرد عظیم آمده است، و آن بیانات، شهادت یوحنا و دانیال را به هم پیوند می‌زند. تعریف پادشاه جنوب در دانیال باب یازدهم، قدرتی است که بر مصر تسلط دارد، و پادشاه شمال، قدرتی است که بر بابل تسلط دارد. این واقعیت که کتاب مقدس و روح نبوت هماهنگ با هم عمل کردند تا با کنار هم نهادن دانیال و مکاشفه، برای اثبات مدعا، حقیقتی را تثبیت کنند، چیزی نبود که هرگز بتوانم آن را به هیچ الاهی‌دان گمراهی، یا رهبر خودمنسوب گمراه یک خدمت مستقل خودکفا واگذارم.

این که بطلمیوس و عزیا را به منزله نمادهای نبرد رافیا و پیامدهایی که پس از برافراشته شدن دل‌هایشان رخ می‌دهد درک کنیم، منوط به این حقیقت است که بطلمیوس نماینده قدرت اژدهاست که قدرت نیابتی روم را شکست می‌دهد، اما سپس به قدرت نیابتی‌ای می‌بازد که در آیه ده و در سال ۱۹۸۹ بطلمیوس را شکست داده بود. تمایزهای تاریخی عمدی و مهم‌اند.

عزیا آنگاه که می‌کوشد کلیسا و دولت را به هم پیوند زند، نشانه وحش را دریافت می‌کند؛ عزیا همان سرزمین جلال است، و «سرزمین جلال» در آغاز این پیام در سال ۱۹۸۹ یکی از محورهای اصلی بحث بود. آیا «سرزمین جلال» ایالات متحده است، یا کلیسای ادونتیست روز هفتم؟ آنانی که در آن زمان به این پندار خطا پای می‌فشرده که «سرزمین جلال» همان کلیسای ادونتیست روز هفتم است—و نیز هر که هنوز چنین می‌اندیشد—چنین استدلال می‌کردند که «کوه مقدس پر جلال» آیه چهل و پنج به روشنی کلیسای خداست؛ پس برای آنان بدین معنا بود که «کوه» و «سرزمین» یک نماد واحدند. می‌پندارم این همان استدلال رایج انسانی است.

عزیا همان سرزمین مجید است و بطلمیوس همان مصر. عزیا، به منزله سرزمین مجید، دو شاخ پروتستانتیسم و جمهوری خواهی را دارد. تجلی سیاسی بطلمیوس کمونیسم و صور گوناگون آن است، و تجلی دینی بطلمیوس اسپیریتمیسم و صور گوناگون آن است. یکی از ویژگی‌های قدرت اژدها این است که یک ائتلاف است، اما نبی کاذب، که همان سرزمین مجید است، یک ملت واحد با دو شاخ است.

دانیال باب یازدهم آیه چهل اثبات کرد که ایالات متحده قدرت نیابتی دستگاه پاپی بود، آنگاه که اتحاد شوروی در سال ۱۹۸۹ درهم‌نوردیده شد. این حقیقت با نقش وحش زمینی دو شاخ در مکاشفه باب سیزدهم همخوان است، زیرا این دو کتاب یکی هستند.

و دیدم حیوانی دیگر که از زمین برمی‌آمد؛ و دو شاخ مانند شاخ‌های بره داشت و مانند اژدها سخن می‌گفت. و تمام قدرت حیوان اول را در حضور او به کار می‌برد و زمین و ساکنان آن را وادار می‌کند تا حیوان اول را بپرستند، همان که زخم مرگبارش شفا یافته بود. مکاشفه ۱۱: ۱۳، ۱۲.

مکاشفه سیزده ایالات متحده را به‌عنوان قدرت نیابتی پاپیت شناسایی می‌کند، زیرا وحش زمین «همه قدرت» وحشی را که از دریا برآمده بود «در حضور او» اعمال می‌کند. در آیه دو، اژدهای روم وثنی قدرت و تخت و اقتدار عظیم خود را به پاپیت داده بود. واژه‌ای که به «قدرت» ترجمه شده، به معنای قدرت است، اما در آیه دوازده واژه دیگری است که به «قدرت» ترجمه شده و به معنای «اقتدار تفویض‌شده» است.

ایالات متحده آمریکا قدرت نیابتی پاپیت است؛ پاپیتی که روم وثنی نمونه آن بوده است و، چنان‌که در آیه دوم بیان شده است، پشتیبانی نظامی و اقتصادی خود را به پاپیت داد. بدین‌سان، روم وثنی نمونه پیشین ایالات متحده آمریکا شد؛ همان که «ارابه‌ها، کشتی‌ها و سواران» خود را نیز برای انجام کارهای کثیف قدرت پاپی در اختیار خواهد گذاشت.

هنگامی که سه نبرد آیات ده، یازده و پانزده در تاریخ تحقق یافتند، آنتیوخوس کبیر در هر یک از آن نبردها حضور داشت. این واقعیت نشان می‌دهد که قدرتی که در آن سه نبرد نمایانده شده است، قدرت نیابتی وحش است، زیرا همواره آنتیوخوس است، و آنتیوخوس در سال ۱۹۸۹ قدرت نیابتی ایالات متحده آمریکا بود.

سه نبردی که به قانون روز یکشنبه آیه شانزدهم منتهی می‌شوند، امضای آلفا و امگا را، و نیز ساختار حقیقت، بر خود دارند. ایالات متحده در نبرد نخست و نبرد سوم حضور دارد و بدین‌سان آلفا و امگا را در نبرد آغازین و نبرد پایانی معین می‌کند. سه نبردی که به قانون روز یکشنبه آیه شانزدهم منتهی می‌شوند نیز امضای حقیقت را بر خود دارند. قدرت نیابتی اوکراین نازی همان نبرد میانی است که، در چارچوب واژه عبری «حقیقت»، عصیان نشانه میانی راه را نمایندگی می‌کند. این سه نبرد نمایانگر بازه ۱۹۸۹ تا قانون روز یکشنبه‌اند، بدین معنا که «تاریخ پنهان» آیه چهلیم را نمایندگی می‌کنند.

آیه یازدهم فصل یازدهم مکاشفه یوحنا، سال ۲۰۲۳ را به‌عنوان نقطه‌ای که هر دو شاخ احیا می‌شوند، مشخص می‌کند. کتاب دانیال، فصل یازدهم، آیه یازدهم دقیقاً همان دوره تاریخی را مشخص می‌کند. خط درونی نبوت و خط بیرونی نبوت در سال ۲۰۲۳ بر یکدیگر منطبق می‌شوند. خط درونی همان «چیز»ی است که دانیال فهمید و خط بیرونی همان «رؤیا»یی است که او فهمید.

آزمون هیکل که دانیال آن را به تصویر می‌کشد، در روز بیست و دوم آغاز شد؛ و بیست و دو سال پس از یازدهم سپتامبر—که همان نقطه‌ای است که اشعیا به هیکل درآمد—به سال ۲۰۲۳ منتهی می‌شود. اشعیا مرگ عزیا را، پس از آن‌که یازده سال با جذام زیسته بود، با یازدهم سپتامبر برابر می‌نهد. کار برپاداشتن هیکل نخست در پی‌ریزی بنیاد، و سپس در بنای هیکل و نهادن سنگ قله تحقق می‌یابد؛ امری که آنگاه به سومین محک می‌انجامد، محکی که در خط لایوان بیست و سه به وسیله عید شیپورها نمایانده می‌شود. کار درونی انجیل جاودانی در خلال تاریخ خط بیرونی به انجام می‌رسد. در آیه یازدهم، پوتین به وسیله بطلمیوس تمثیل شده است، و پادشاه عزیا شاهد ثانی برای تمثیل «پادشاه جنوب» فراهم می‌آورد؛ آن‌که از رهگذر کامیابی نظامی برکشیده می‌گردد و سپس می‌کوشد خود را در ساحت دین داخل سازد.

و پادشاه جنوب از خشم به جوش خواهد آمد و بیرون آمده با او، یعنی با پادشاه شمال، خواهد جنگید؛ و او سپاهی انبوه برخواید انگیخت، اما آن سپاه به دست او سپرده خواهد شد. و چون آن سپاه را از میان بردارد، دلش برافراخته خواهد شد، و ده‌ها هزار را به زیر خواهد افکند؛ لیکن به

سبب آن نیرومند نخواهد شد. دانیال ۱۱:۱۱، ۱۲.

اوریا اسمیت به تاریخ بطلمیوس فیلوپاتور و کوشش او برای تقدیم ذبایح در هیکل اورشلیم می‌پردازد.

بطلمیوس از آن اندازه تدبیر که از پیروزی خویش بهره‌ای نیکو برد، بی‌بهره بود. اگر کامیابی‌اش را دنبال کرده بود، احتمالاً بر سراسر پادشاهی آنتیوخوس استیلا می‌یافت؛ اما به چند وعید و تهدید بسنده کرد و صلحی بست تا بتواند خویشتن را به تمتع‌جویی بی‌وقفه و بی‌مهار امیال بهیمی‌اش بسپارد. بدین‌سان، با آنکه دشمنان خویش را مقهور ساخته بود، خود به دست رذایلش مغلوب گشت، و، غافل از آن نام بزرگ که می‌توانست برای خویش برپا سازد، عمر به سور و فجور گذرانید.

دل او به سبب کامیابی‌اش برافراشته شد، اما به هیچ‌وجه از آن استحکام نیافت؛ زیرا به کارگیری ننگینی که از آن کرد، سبب شد خود اتباعش بر ضد او شورش کنند. اما برافراشتگی دل او به ویژه در مراوداتش با یهودیان آشکار شد. چون به اورشلیم آمد، در آنجا قربانی‌ها تقدیم کرد و سخت مشتاق بود که، خلاف شریعت و دیانت آن مکان، به قدس‌الاقداص هیکل درآید؛ لیکن، هرچند به زحمت بسیار، از این کار بازداشته شد، و آنجا را در حالی که از خشم بر تمامی قوم یهود می‌جوشید ترک گفت، و بی‌درنگ جفایی هولناک و بی‌امان بر ایشان آغاز نمود. در اسکندریه، جایی که یهودیان از روزگار اسکندر ساکن بودند و از امتیازات برگزیده‌ترین شهروندان بهره‌مند می‌شدند، چهل هزار تن به روایت یوسیبوس، و شصت هزار تن به روایت جروم، در این جفا کشته شدند. شورش مصریان و کشتار یهودیان، مسلماً به تقویت او در پادشاهی‌اش نمی‌انجامید، بلکه چندان بود که آن را کمابیش به کلی بر باد دهد. اوریا اسمیت، دانیال و مکاشفه، ۲۵۴.

پیروزی نظامی بطلمیوس فیلوپاتور در رافیا در سال ۲۱۷ پیش از میلاد، مایه تقویت بطلمیوس نشد، بلکه سبب شد که «دلش بلند شود». پیروزی در جنگ اوکراین نیز پوتین را تقویت نخواهد کرد، اما موجب خواهد شد که «دلش بلند شود»، چنان‌که کامیابی نظامی دل پادشاه عزیا را بلند ساخت.

و عزیا برای تمامی سپاه، سپرها، نیزه‌ها، خودها، زره‌ها، کمان‌ها و فلاخن‌ها برای افکندن سنگ‌ها فراهم ساخت. و در اورشلیم دستگاه‌هایی که به دست صنعتگران ماهر اختراع شده بود، ساخت تا بر برج‌ها و بر باروها نصب شوند، برای پرتاب تیرها و سنگ‌های عظیم. و نام او تا دوردست‌ها شهرت یافت، زیرا تا زمانی که نیرومند شد، به‌گونه‌ای شگرف مدد یافت. اما چون نیرومند شد، دلش به تکبر برافراشته گشت و این به هلاکتش انجامید؛ زیرا بر خداوند، خدای خویش، تعدی ورزید و به هیکل خداوند درآمد تا بر مذبح بخور، بخور بسوزاند. توارخ دوم ۱۶:۱۴-۲۶.

دو پادشاه جنوبی که دل‌هایشان از پیروزی‌های نظامی به کبر افراشته شده بود، کوشیدند به همان هیکل درآیند و قربانی تقدیم کنند؛ کاری که تنها کاهن اجازه آن را داشت. در هر دو مورد، کاهنان در برابر تلاش‌های آن پادشاهان متکبر برای این کار ایستادگی کردند. آنگاه یکی از پادشاهان تلافی علیه یهودیان را آغاز کرد، و دیگری بر پیشانی خود به جدام مبتلا شد.

و عزریا کاهن پس از او داخل شد، و با او هشتاد تن از کاهنان یهوه، که مردانی دلیر بودند. و آنان در برابر عزیا پادشاه ایستادند و به او گفتند: ای عزیا، بر تو روا نیست که برای یهوه بخور بسوزانی، بلکه این کار از آن کاهنان، پسران هارون است که برای سوزاندن بخور تقدیس شده‌اند. از مقدسگاه بیرون شو، زیرا که تعدی کرده‌ای؛ و این از جانب یهوه خدا برای تو جلالی نخواهد بود. آنگاه عزیا خشمگین شد، و در دستش مجمره‌ای بود تا بخور بسوزاند؛ و چون بر کاهنان خشم گرفت، ناگاه برص بر پیشانی‌اش، در برابر کاهنان، در خانه یهوه، نزد مذبح بخور برآمد. و عزریا کاهن اعظم و همه کاهنان بر او نگریستند، و اینک بر پیشانی‌اش برص بود؛ پس او را از آنجا راندند؛ بلکه خود نیز شتافت که بیرون رود، زیرا یهوه او را زده بود. و عزیا پادشاه تا روز مرگش

برّصی بود، و چون برّصی بود، در خانه‌ای جدا ساکن بود، زیرا از خانهٔ یهوه منع شده بود؛ و یوتام پسرش ناظر بر خانهٔ پادشاه بود و مردمان زمین را داوری می‌کرد. و باقی اعمال عزیا، نخستین و آخرین، را اشعیا نبی، پسر آموص، نوشت. دوم تواریخ ۲۶: ۲۲-۱۷.

در سال ۲۰۱۴، جهانی‌گرایان اروپا و رژیم اویاما، انقلاب رنگی‌ای را علیه ملت اوکراین برانگیختند. در سال ۲۰۲۲، روسیه یورش را آغاز کرد که سرانجام به پیروزی پوتین و روسیه خواهد انجامید؛ که در آن، پوتین و روسیه به وسیلهٔ بطلمیوس و عزیا، پادشاهان جنوب، نمایانده شده‌اند. آیهٔ دوازده می‌گوید که پس از پیروزی پوتین، «دل او بفراشته خواهد شد؛ و ده‌ها هزار را به زیر خواهد افکند؛ اما از آن قوتی نخواهد یافت.» آنگاه تاریخ افول تدریجی سلطنت او را ثبت می‌کند.

زوال تدریجی به مرگ او انجامید، و زمانی که آنتیوخوس کبیر برای شکست خود در رافیا تلافی کرد، دیگر با بطلمیوس فیلوپاتور درگیر نبود؛ او آنگاه با کودکی خردسال طرف بود که در آن هنگام فرمانروای مصر بود. کودک نماد آخرین نسل است؛ از این رو در یک سطح، پادشاه خردسالی که آنتیوخوس در پانیوم بر او غلبه کرد، آخرین نسل پادشاهی جنوب است. در سطح عملی، آن پادشاه خردسال در نسبت با قوت آنتیوخوس نمایانگر ضعف است.

صلح منعقدشده میان بطلمیوس فیلوپاتور و آنتیوخوس چهارده سال دوام یافت. در این میان، بطلمیوس بر اثر بی‌اعتدالی و عیاشی درگذشت، و پسرش، بطلمیوس اپیفانس، که در آن هنگام کودکی چهار یا پنج‌ساله بود، به جانشینی او رسید. آنتیوخوس نیز در همان مدت، شورش را در قلمرو خویش فرونشاند و نواحی شرقی را مطیع ساخت و آن اطاعت را استوار گردانید؛ و چون اپیفانس خردسال بر تخت مصر نشست، برای هرگونه اقدام فراغت داشت؛ و این را فرصتی بس نیکو برای گسترش قلمرو خود دانست که نباید از دست برود. از این رو سپاهی عظیم «بزرگ‌تر از نخستین» فراهم آورد (زیرا در لشکرکشی شرقی خود قوای بسیار گرد آورده و ثروت‌های هنگفتی اندوخته بود)، و عازم مصر شد، به امید آن‌که بر پادشاه خردسال به آسانی پیروز گردد. این‌که تا چه حد کامیاب شد، در پی خواهیم دید؛ زیرا در این‌جا پیچیدگی‌های نوینی در امور این ممالک پدید می‌آید و بازیگران تازه‌ای بر صحنه تاریخ وارد می‌شوند. یوریا اسمیت، دانیال و مکاشفه، ۲۵۵.

پادشاه جنوب

ترسیم مراحل پایانی روسیه، همان ترسیم مراحل پایانی پادشاه جنوب مذکور در نبوت است. یکی از ویژگی‌های پیش‌گویانه پادشاه روحانی جنوب، که در وقت انتها در سال ۱۷۹۸ وارد تاریخ پیش‌گویانه شد، چگونگی به پایان رسیدن اوست. این، ویژگی پیش‌گویانه پادشاه شمال و نبی کاذب نیز هست. هر یک از این سه قدرت که جهان را به آرماگدون سوق می‌دهند، پایانی دارد که در کلام خدا به‌طور مشخص تعیین شده است. هر آنچه بر پوتین و روسیه روی دهد، پیش‌تر در خطوط گذشته پادشاه جنوب نمونه‌وار تصویر شده خواهد بود.

نمونه‌های زوال پادشاه روحانی جنوب، در زوال نخستین پادشاه روحانی جنوب نمود یافت؛ که همان فرانسه الحادی در دوران انقلاب بود. زوال پادشاهی جنوب، مشتمل بر زوال پادشاه جنوب است. زوال ناپلئون با زوال فرانسه متناظر است و با زوال پادشاهی بعدی جنوب - که همان روسیه بود - مطابقت دارد. روسیه، به‌منزلهٔ پادشاه نوین جنوب، با انقلاب آغاز شد؛ همان‌گونه که فرانسه نیز، به‌منزلهٔ پادشاه جنوب، با انقلاب آغاز گردید.

انقلاب خصیصه اژدهاست که نماد پادشاهان جنوب است. اژدها، نماد اصلی پادشاه جنوب، شیطان است؛ و هنگامی که در پایان هزاره می‌کوشد انقلابی برپا سازد، آتش از آسمان فرود می‌آید و او را می‌بلعد. عصیان او در آسمان در ابتدا، آلفای عصیان او در پایان هزاره بود.

در سال ۱۷۹۸، فرانسه مطابق نبوت، در جریان انقلاب فرانسه، به عنوان پادشاه معنوی جنوب بر تخت نشست. آن انقلاب سراسر ملت‌های اروپا را درنوردید و سرانجام به انقلاب روسیه انجامید که به سرعت، در همان سال، انقلاب بلشویکی در پی آن آمد.

انقلاب روسیه ۱۹۱۷ از دو مرحله اصلی تشکیل می‌شد: انقلاب فوریه (که سلطنت تزاری را برانداخت، به خودکامگی پایان داد و در بستر دوره‌ای از قدرت دوگانه با شوراها، دولت موقت برقرار کرد) و انقلاب اکتبر (معروف به انقلاب بلشویکی، که در آن بلشویک‌ها به رهبری لنین با کودتایی قدرت را به دست گرفتند و این امر به استقرار حکومت شورایی و گشودن راه به سوی سوسیالیسم/کمونیسم انجامید).

در تحلیل‌های تاریخی و نظریه انقلاب (به ویژه از منظرهای مارکسیستی، همچون دیدگاه‌های تروتسکی، لوکزامبورگ و دیگرانی که قیاس‌هایی برقرار می‌کنند)، انقلاب فرانسه (۱۷۸۹-۱۷۹۹) غالباً به منزله الگویی نمونه‌وار یا طرحواره‌ای برای سیر وقایع روسیه تلقی می‌شود. دو مرحله انقلاب فرانسه که این مراحل روسی را نمونه‌وار می‌سازند، عبارت‌اند از:

- مرحله آغازین میانه‌رو/مشروطه‌خواهانه (تقریباً ۱۷۸۹-۱۷۹۲)، که با انقلاب فوریه منطبق است. این مرحله فرانسوی با یورش به باستیل، تشکیل مجلس طبقات/مجمع ملی، الغای امتیازات فئودالی، اعلامیه حقوق انسان، و استقرار سلطنت مشروطه به رهبری ژیروندین‌ها و اصلاح‌طلبان میانه‌رو آغاز شد. این مرحله سلطنت مطلقه را برانداخت، اما عناصری از حکمرانی بورژوازی/لیبرالی و ساختارهای دوگانه/مورد منازعه قدرت را حفظ کرد (مثلاً میان مجمع و سلطنت باقی‌مانده). به همین سان، فوریه ۱۹۱۷ به تزاریسم پایان داد، اما به یک دولت موقت بورژوازی و دوگانگی قدرت با شوراها انجامید.

- مرحله رادیکال/ژاکوبینی (تقریباً ۱۷۹۲ تا ۱۷۹۴، شامل تأسیس جمهوری اول، اعدام لویی شانزدهم، و دوران وحشت به رهبری روبسپیر و ژاکوبین‌ها/کمیته نجات عمومی) با انقلاب اکتبر (بلشویکی) متناظر است. ژاکوبین‌ها با کنش‌های رادیکال، قدرت را از ژیروندین‌های میانه‌روتر ستاندند، جمهوری اعلام کردند، ضدانقلاب را سرکوب کردند، و انقلاب را به سوی دگرگونی اجتماعی ژرف‌تر و دفاع در برابر تهدیدهای داخلی/خارجی سوق دادند. این امر بازتاب می‌دهد که چگونه بلشویک‌ها دولت موقت را سرنگون کردند، حاکمیت پرولتری/دیکتاتوری پرولتاریا را تثبیت کردند، و سوسیالیسم انقلابی را پیش بردند.

این همسانی‌ها نشان می‌دهند که انقلاب‌ها غالباً از الگویی پیروی می‌کنند: نخست، قیامی فراگیر علیه نظام قدیم (به رهبری نیروهای میانه‌رو/بورژوازی)، و پس از آن، به دست‌گیری افراطی‌تر قدرت از سوی رادیکال‌ها برای «نجات» و تعمیق انقلاب در میانه بحران. خود بلشویک‌ها آگاهانه به الگوی فرانسوی تمسک جستند و خیزش اکتبر خویش را همسنگ کودتای ژاکوبینی می‌انگاشتند — امری ضروری برای جلوگیری از ضدانقلاب و به فعلیت رساندن قابلیت‌های انقلاب.

این تیپولوژی در آثاری چون «تاریخ انقلاب روسیه» تروتسکی — که به صراحت مرحله قدرت دوگانه در روسیه را با پویایی‌های مشابه در فرانسه مقایسه می‌کند — و نیز در نوشته‌های رزا لوکزامبورگ درباره رویدادهای روسیه دیده می‌شود؛ آنجا که او یادآور می‌شود دوره نخست انقلاب روسیه (مارس-اکتبر) مطابق طرحواره انقلاب‌های فرانسه (و انگلستان) پیش می‌رود و قدرت‌گیری بلشویک‌ها متناظر با عروج ژاکوبین‌هاست.

عیسی همواره پایان را با آغاز می‌نمایاند، و سقوط ناپلئون به منزله نخستین پادشاه روحانی جنوب، بر وفق نشانه‌های راه آغاز انقلاب رخ داد و بدین سان نمایانگر زوال اتحاد جماهیر شوروی شد.

زوال تدریجی (گام‌به‌گام) ناپلئون، در همان چارچوب نوع‌شناختی که در آن دو مرحله انقلاب فرانسه به‌منزله پیش‌نمونه مراحل فوریه و اکتبر ۱۹۱۷ انقلاب روسیه عمل کردند، با افول تدریجی اتحاد شوروی و فروپاشی سال ۱۹۹۱ آن همخوانی نزدیکی دارد. این همسانی تا به مرحله تحکیم پسا‌رادیكال (بناپارتیسم) و واگسیختگی ناگزیر آن نیز امتداد می‌یابد. این تلقی هم از الگوهای عام تاریخی و هم از تحلیل‌های مارکسیستی (به‌ویژه نزد تروتسکی در «انقلاب خیانت‌شده» و آثار مرتبط) مایه می‌گیرد؛ تحلیل‌هایی که ناپلئون را نمونه‌اعلای بناپارتیسم می‌انگارند: رژیم اقتدارگرا و شخص‌محور که پس از اوج رادیكال یک انقلاب سر برمی‌آورد، میان طبقات توازن برقرار می‌کند، دستاوردهای ساختاری اصلی انقلاب را حفظ می‌نماید (در عین سرکوب گرایش دموکراتیک آن)، امپراتوری شخصی-نظامی-بوروکراتیک می‌سازد، به فزون‌گستری دست می‌زند، و سپس دچار فروپاشی مرحله‌به‌مرحله‌ای می‌شود که به بازگشت نسبی نظم کهن می‌انجامد.

خیزش بناپارتی ناپلئون با تحکیم استالینی قدرت موازی است

پس از مرحله رادیكال ژاکوبینی و واکنش ترمیدوری (۱۷۹۴) و سپس دایرکتوار ناپایداری (۱۷۹۵-۱۷۹۹)، ناپلئون با کودتای ۱۸ برومر (۱۷۹۹) حکومت کنسولی را برقرار می‌کند و سپس (در ۱۸۰۴) امپراتوری را برپا می‌سازد. او دستاوردهای انقلابی بورژوازی را (قانون ناپلئونی، پایان امتیازات فئودالی، دولت متمرکز نیرومند) تدوین و صادر می‌کند، اما آنها را تابع حاکمیت اقتدارگرا، شکوه نظامی و نخبان تازه می‌سازد.

پس از مرحله رادیكال بلشویکی/اکتبر و آزمایش‌های آغازین شوروی، انحطاط بوروکراتیک آغاز می‌گردد (به‌ویژه از میانه دهه ۱۹۳۰). تحکیم قدرت استالین اپوزیسیون چپ را درهم می‌شکند، اصل «سوسیالیسم در یک کشور» را تحمیل می‌کند، و دیکتاتوری پلیسی-نظامی-بوروکراتیک پدید می‌آورد. اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده و مالکیت ملی‌شده (دستاوردهای محوری اکتبر) حفظ می‌شوند، اما به ابزارهای یک کاست ممتاز بدل می‌گردند و انترناسیونالیسم به کناری نهاده می‌شود.

در هر دو حالت، انرژی انقلابی «منجمد» می‌شود و ذیل یک چهره یا دستگاه واحد به قدرت و گسترش دولت معطوف می‌گردد (تروتسکی به صراحت رژیم استالین را صورتی از «بناپارتیسم شوروی» نامید که به امپراتوری ناپلئون نزدیک‌تر است تا به حکومت کنسولی).

فروپاشی مرحله‌به‌مرحله

این همان هم‌سویی محوری است: افول نه رخدادی ناگهانی و واحد، بلکه سلسله‌ای پی‌درپی از فرسایش‌هاست که ناشی از زیاده‌گستری، تناقض‌های درونی، باتلاق‌های نظامی، از دست رفتن کنترل پیرامونی، اصلاحات ناکام، و انحلال/احیای نهایی است.

جانب ناپلئونی (۱۸۱۲ تا ۱۸۱۵)

- ۱۸۱۲: تهاجم فاجعه‌بار به روسیه—گراند آرمه (۶۰۰,۰۰۰ نفر) بر اثر ناکامی‌های تدارکاتی، زمستان و مقاومت به‌شدت فرسوده شد و تلفات سنگین داد. نقطه عطفی فاجعه‌بار؛ از دست دادن عظیم اعتبار و نیروی انسانی.
- ۱۸۱۳: ائتلافی علیه او شکل می‌گیرد؛ شکست در لایپزیگ («نبرد ملت‌ها») - از دست دادن متحدان و سرزمین‌های آلمانی؛ قلمرو امپراتوری رو به کاهش می‌گذارد.
- ۱۸۱۴: متحدان به خاک اصلی فرانسه یورش می‌برند؛ پاریس سقوط می‌کند؛ ناپلئون از سلطنت کناره‌گیری می‌کند و به البا تبعید می‌شود.

• ۱۸۱۵: بازگشت کوتاه مدت (دوره صد روزه)؛ شکست نهایی در واترلو؛ تبعید دائمی به سنت هلنا؛ احیای سلطنت بوربون (عقب نشینی ارتجاعی از دستاوردهای انقلابی، هرچند نه به طور کامل؛ برخی تغییرات حقوقی و اداری بر جای ماند).

جنب اتحاد شوروی (دهه ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۱)

• اواخر دهه ۱۹۷۰ و دهه ۱۹۸۰: رکود اقتصادی («zastoi» در دوران برژنف)، کمبودهای مزمن، عقب ماندگی فناورانه، و مسابقه تسلیحاتی فلج کننده با ایالات متحده و ناتو؛ فزون گستری ساختاری آغاز به درون تهی سازی اقتصاد می کند.

• ۱۹۷۹-۱۹۸۹: جنگ افغانستان - «ویتنام» شوروی؛ باتلاقی که منابع، روحیه و جایگاه بین المللی را تحلیل می برد (به این قیاس طعنه آمیز توجه کنید: ناپلئون در روسیه نابود شد؛ اتحاد جماهیر شوروی در میدان عملیاتی صعب العبور و سرسخت خون داد).

• ۱۹۸۹-۱۹۸۵: اصلاحات پرسترویکا/گلاسنوست گورباچف (تلاش برای "نجات" نظام، همچون برخی تعدیل های دیر هنگام ناپلئونی) به جای آن، تناقض ها را برملا کرده و شتاب می بخشند؛ کشورهای اقماری بلوک شرق شورش می کنند و از قید می گسلند (دیوار برلین در ۹ نوامبر ۱۹۸۹ فرومی ریزد، رژیم ها در طی سال های ۱۹۸۹-۱۹۹۰ فرو می پاشند) - از دست رفتن "امپراتوری بیرونی"، دقیقاً همانند از دست رفتن دولت های متحد برای ناپلئون.

• ۱۹۹۱-۱۹۹۰: بحران های ملی گرایانه درونی؛ جمهوری ها اعلام حاکمیت می کنند؛ کودتای تندروان در اوت ۱۹۹۱ به نحوی چشمگیر ناکام می شود؛ گورباچف در ۲۵ دسامبر ۱۹۹۱ استعفا می دهد؛ اتحاد جماهیر شوروی منحل و به ۱۵ کشور تجزیه می شود. در پی آن، احیای سرمایه داری رخ می دهد (شوکرمانی دوره یلتسین، الیگارش ها، خصوصی سازی) — همانند احیای بوربونی: عناصر طبقاتی پیشاانقلابی (یا معادل های شان) باز می گردند و مناسبات مالکیت تمام عیار انقلابی را واپس می رانند، در حالی که برخی از اشکال اداری حفظ می شود.

در هر دو مورد، «امپراتوری» (نظام قاره ای فرانسه در برابر نفوذ بلوک شرقی شوروی/کومکون) از پیرامون به درون از هم می پاشد، زوال درونی شتاب می گیرد، بحران نهایی تهی بودگی را آشکار می سازد، و نیروهای اجتماعی کهن بار دیگر بازتثبیت می شوند (سلطنت/سرمایه داری). بناپارتیسم دوام ناپذیر می نماید — «هرمی که بر نوک خود ایستاده»، به تعبیر تروتسکی — زیرا بر سرکوب پایگاه دموکراتیک انقلاب تکیه دارد، در حالی که در میان فشارهای خصمانه بیرونی از پایگاه اقتصادی آن دفاع می کند (اما آن را نیز تحریف می کند). فروپاشی شوروی در چشم انداز بلندمدت «ناگهانی» نبود، بلکه فرجام پوسیدگی تدریجی درونی بود؛ همان گونه که امپراتوری ناپلئون نیز یک شبه از میان نرفت، بلکه از رهگذر شکست های پی در پی فرسایش یافت تا آن گاه که بازاستقرار صورت گرفت.

آغاز و انجام فرانسه و اتحاد جماهیر شوروی با شهادت پادشاه عزیا و بطلمیوس همسو است. بطلمیوس چهارم، فیلوپاتور، در نبرد رافیا (۲۱۷ پیش از میلاد) بر پادشاه شمال (انتیوخوس سوم) پیروزی قاطعی به دست می آورد، اما «به واسطه آن قوی نخواهد شد» — به جای پیگیری برتری، صلح می کند، به ناز و نعمت و خودستایی بازمی گردد، سپس — طبق گزارشی که در ۳ مکابیان ۱-۲ محفوظ است — بطلمیوس پس از ظفر خود به اورشلیم می آید. دلش که بلند شده است، می کوشد به قدس الاقداس درآید و خود قربانی تقدیم کند — اقدامی از سر غصب و سرکشی در برابر خدای حقیقی. او به داور الهی دچار ضربت می شود (فلج)، خوار می گردد، و به آزار قوم خدا روی می آورد. از آن پس دوره سلطنتش سرایشی تدریجی افول است: فساد اخلاقی، شورش های داخلی، و کاستی نیرو تا مرگش. این به تمامی آینه سرگذشت پادشاه عزیا (دوم تواریخ ۱۶: ۲۶-۲۱) است که پس از توفیق های نظامی دلش بلند شد؛ سپس به هیکل درآمد تا بخور بسوزاند (غصب منصب کاهنان)، و در پیشانی به جذام مبتلا گشت — داور ای علنی و مشهود. از آن پس عزیا تا مرگ در انزوا زیست، از

خانهٔ یهوه بریده؛ مرگی کند و درازدامن، نه هلاکتی آنی.

هر دو پادشاه جنوب‌اند که غرورشان در تجاوز به هیکل در اورشلیم تجلی می‌یابد و سپس، نه فروپاشی آنی، بلکه فرجامی تدریجی و فرسایشی در پی می‌آید. این، الگوی نوع‌شناختی برای هر «پادشاه جنوب» پسین است.

۱۷۹۸: فرانسه پادشاه معنوی جنوب می‌شود

در "زمان پایان" (۱۷۹۸)، فرانسه بی‌خدا (قدرتی که به‌تازگی ویژگی‌های روحانی مصر - یعنی انکار علنی خدا، چنان‌که در مکاشفه ۱۱:۸ - را آشکار ساخته بود) به‌وسیلهٔ به اسارت درآوردن پاپ، به پادشاه شمال (پاپیت) می‌تازد. ناپلئون تجسم نظامی آن یورش است. فرانسه در سال ۱۷۹۸ تاج جنوب را بر سر دارد، زیرا همان روح بی‌خدایی را که مصر باستان مجسم ساخته بود، برمی‌افرازد.

اما همان‌گونه که بطلمیوس نتوانست «از پیروزی خویش به‌تمامی بهره‌گیرد»، مرحلهٔ رادیکال انقلاب فرانسه نیز نتوانست دستاوردهای خود را حفظ کند یا به‌تمامی صادر سازد. تاج جنوب پیش می‌رود، هم‌زمان با آن‌که فلسفهٔ الحاد به بلوغ می‌رسد و صدای حکومتی تازه‌ای می‌یابد.

نمادهای رهبری پیش‌رونده: از ناپلئون تا لنین تا استالین

این سه تصادفی نیستند؛ پایان‌هایی پیش‌رونده‌اند که هر یک نمایانگر مرحله‌ای دیگر در مسیر پادشاه جنوب به سوی انحلال آهسته‌ی خویش است. ناپلئون—نخستین نماد بزرگ پس از ۱۷۹۸. در مصر (جنوب حقیقی) پیروز، از حد خود فراتر می‌رود؛ کارزار روسیه در ۱۸۱۲ فاجعه‌بار است و سلسله‌ای از زدست‌دادن‌ها را در حاشیه‌های امپراتوری‌اش گام‌به‌گام آغاز می‌کند (۱۸۱۳-۱۸۱۴)، شکست نهایی را متحمل می‌شود (واترلو، ۱۸۱۵)، و دو بار تبعید می‌شود. ناپلئون نمودار زوالی تدریجی و مرحله‌به‌مرحله است—دقیقاً همانند بطلمیوس و عزیا.

لنین در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ تاج را تصاحب کرد. «تکانه»ی بلشویکی جنگ با نظم کهن (از جمله اقتدار دینی) را ادامه می‌دهد. اما مرحله‌ی رادیکال نمی‌تواند تثبیت شود؛ لنین خود به‌زودی سلامت خویش را از دست می‌دهد و نظام رو به بوروکراتیزه‌شدن می‌گذارد.

استالین، تحکیم‌کننده (بناپارت‌گرایی شوروی)، انقلاب را «منجمد» کرده و آن را به امپراتوری نظامی - بوروکراتیک بدل می‌کند، دستاوردهای اساسی را حفظ می‌کند (اقتصاد ملی شده - همتای ضد فئودالی قانون ناپلئون)، اما قدرت را به درون (پاکسازی‌ها) و به برون (گسترش طلبی) معطوف می‌سازد. با این همه، دل به بی‌خدایی سربرافرازد؛ نظام نمی‌تواند حقیقتاً «بیشترین بهره را از پیروزی خویش ببرد». گسترش بیش از حد (افغانستان، همتای روسیه ناپلئون)، رکود، اصلاحات ناکام (پرسترویکا و پسین کوشش نومیدانه بود)، از دست دادن اقمار (۱۹۸۹-۹۰ = از دست دادن «هم‌پیمانان») و فروپاشی نهایی (۱۹۹۱).

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ناگهانی نبود—تدریجی بود؛ دقیقاً همان‌گونه که امپراتوری ناپلئون گام‌به‌گام فرسوده شد و چنان‌که حکومت‌های بطلمیوس و عزیا پس از لحظهٔ غرور معبدی خویش پژمردند. پادشاه جنوب «روحانی» (الحاد در هیئت حکومتی) داوری دیرپای خود را دریافت: از درون تهی شد، ناتوان از تداوم‌بخشیدن به آن دروغ، و در حرکت متقابل پادشاه شمال (خیزش دوباره پاپیت در خلأ) روئیده شد.

انقلاب فرانسه (در دو مرحله) تمثیل انقلاب روسیه (فوریه و اکتبر/بلشویکی) است. بناپارتیسم ناپلئونی و زوال تدریجی آن تمثیل تحکیم استالینی و زوال تدریجی اتحاد شوروی است. همهٔ اینها

تحقق مدرن خط «پادشاه جنوب» در دانیال ۱۱ است؛ از ناکامی بطلمیوس در رافیا و تکبر معبدی او، از رهگذر گناه همسان عزیا و فرجام تدریجی او، تا فرانسه در ۱۷۹۸ و وارث بی‌خدای آن (دوران لنین - استالین) که نتوانست به واسطه پیروزی‌های خود خویشتن را استحکام بخشد.

لنین، بنیان‌گذار رادیکال یا قبضه‌کننده قدرت (موازی با عروج ژاکوبینی/بلشویکی؛ مرحله «یورش» پس از ۱۹۱۷ همانند دوره کنسولی آغازین ناپلئون پس از برومر است). استالین تحکیم‌کننده بناپارتی بود (سازنده امپراتوری شوروی، پاکسازی‌ها، پیروزی در جنگ جهانی دوم، اوج جنگ سرد؛ دلش در بی‌خدایی برافراشته بود، اما نتوانست در درازمدت آن پیروزی را به‌طور کامل «تقویت» کند—بیش‌گستری آغاز می‌شود).

خروشچف رهبر دوران «ذوب یخ‌ها» پس از اوج بود (۱۹۵۳-۱۹۶۴): استالین را محکوم می‌کند (سخنرانی محرمانه ۱۹۵۶)، برخی فسادها را افشا می‌کند، می‌کوشد اصلاحات محدودی انجام دهد، اما در حل تناقض‌های ساختاری ناکام می‌ماند. این با مرحله‌ای «ترمیوری» یا آغازین افول همانندی دارد—کاهش شدت ارباب در حالی که ساختار الحادی محوری همچنان برقرار است، و با این همه اعتبار دچار فرسایش می‌شود (برای نمونه، تحقیر ناشی از بحران موشکی کوبا در ۱۹۶۲ آینه‌وار ناکامی‌های خرد ناپلئونی پیش از شکست‌های بزرگ‌تر را بازتاب می‌دهد).

گورباچف، اصلاح‌گر نومید (۱۹۸۵-۱۹۹۱)، که پرسترویکا (بازسازی ساختاری) و گلاسنوست (گشودگی) را به‌منزله واپسین تلاش‌ها برای «نجات» نظام به‌کار گرفت؛ اما همان‌ها به فروپاشی شتاب بخشیدند—از دست‌رفتن بلوک شرق (۱۹۸۹، دیوار برلین) و قیام‌های داخلی. این روشن‌ترین نشانه «فرجام پیش‌رونده» است: همچون کوشش‌های دیرهنگام ناپلئون برای تعدیل پیش از یورش ۱۸۱۴، یا افول دیرپای بطلمیوس/عزیا پس از تکبر در هیکل. کنکوردات/دیدار ۱۹۸۹ گورباچف با پاپ ژان پل دوم (پادشاه شمال) نماد شکست معنوی است—خداناباوری پادشاه جنوب در برابر احیای پاپی سر فرود می‌آورد.

یلتسین چهره نهایی انحلال (از ۱۹۹۱ به بعد) بود که رهبری مقاومت در برابر کودتای اوت ۱۹۹۱ را بر عهده گرفت، رئیس‌جمهور روسیه شد، و بر فروپاشی اتحاد شوروی (دسامبر ۱۹۹۱)، خصوصی‌سازی «شوکرمانی»، و بازگشت سرمایه‌داری نظارت کرد. او تجسم پایان آشفته و «بازگشت»ی جزئی عناصر پیشانقلابی است (سرمایه‌داری الیگارشیک، همانند بازگشت بوربون‌ها پس از ناپلئون). کاخ پادشاه جنوب روئیده می‌شود و بدین‌سان یورش گردبادآسای شمال در دانیال ۱۱:۴۰ تحقق می‌یابد (پاییت از طریق اتحاد با ایالات متحده).

تیپولوژی بر داوری متمادی و مرحله‌به‌مرحله تأکید می‌نهد، نه بر سقوط دفعی؛ چنان‌که پیروزی بطلمیوسی چهارم در رافیه به کبر، تعرض به معبد، ضربت الهی، و زوال کندآهنگ انجامید؛ انزوای جذامی عزیا تا مرگ؛ شکست‌های مرحله‌ای ناپلئون (روسیه، لایپزیگ، پاریس، البانیا، واترلو). خط شوروی اوج قوت را در عهد استالین و تهی‌شدن تدریجی را در دوران «ذوب یخ» خروشچف که ترک‌های نظام را آشکار می‌سازد، مشخص می‌کند. سپس رکود عصر برژنف و آنگاه اصلاحات گورباچف به شتاب‌دهنده‌ها بدل می‌شوند؛ دوران یلتسین این روند را تکمیل می‌کند (اتحاد شوروی منحل می‌شود، شکل حکومتی الحاد پایان می‌یابد). «برافراشتگی دل» در سراسر این خط تجلی می‌یابد (سرکشی الحادی)، اما هیچ‌یک «بیشترین بهره را از پیروزی نمی‌گیرند».

فرجام پادشاهان جنوب تدریجی است، زوال شیطان بر صلیب آغاز شد، و او سرانجام به تبعیدی هزارساله فرستاده می‌شود و سپس می‌میرد.

و دیدم فرشته‌ای از آسمان فرود آمد که کلید مغاک بی‌انتها و زنجیری عظیم در دست داشت. و اژدها، آن مار کهن که همان ابلیس و شیطان است، را بگرفت و او را هزار سال در بند کرد، و او را به مغاک بی‌انتها افکند و در آن محبوس ساخت و بر او مهر نهاد، تا دیگر امت‌ها را نفریبد، تا آنکه هزار سال تمام شود؛ و پس از آن باید اندک زمانی آزاد گردد.

و دیدم تخت‌ها را، و کسانی بر آنها نشستند، و داوری به ایشان سپرده شد؛ و دیدم نفوس کسانی را که به سبب شهادت عیسی و به سبب کلام خدا سر از تنش‌شان جدا شده بود، و نیز کسانی را که نه وحش را پرستیده بودند و نه تمثال او را، و نه نشان او را بر پیشانی‌های خود یا بر دستان خویش پذیرفته بودند؛ و ایشان زنده شدند و با مسیح هزار سال سلطنت کردند. اما سایر مردگان تا هنگامی که هزار سال به پایان رسید، دوباره زنده نشدند.

این است قیامت نخستین. خجسته و مقدس است هر که در قیامت نخستین نصیبی دارد؛ بر چنین کسانی مرگ ثانی اقتداری ندارد، بلکه آنان کاهنان خدا و مسیح خواهند بود و با او هزار سال سلطنت خواهند کرد.

و چون هزار سال به سر آید، شیطان از زندان خود رها خواهد شد، و بیرون خواهد رفت تا امت‌هایی را که در چهار گوشه زمین‌اند، یعنی جوج و ماجوج، بفریبد تا ایشان را برای جنگ گرد آورد؛ که شمارشان همچون ریگ دریاست. و آنان بر پهنای زمین برآمدند و لشکرگاه قدیسان و شهر محبوب را در محاصره گرفتند؛ و آتشی از جانب خدا از آسمان فرود آمد و ایشان را بلعید. و آن ابلیسی که ایشان را می‌فریفت، به دریاچه آتیش و گوگرد افکنده شد، جایی که وحش و نبی کذاب هستند؛ و ایشان شبانه‌روز تا ابد آباد معذب خواهند بود. مکاشفه یوحنا ۱:۲۰-۱۰.

در مقاله بعدی، بررسی‌های خود را درباره پادشاه جنوب در کتاب دانیال، باب یازدهم، آیات ۱۱ تا ۱۵ ادامه خواهیم داد.

مجله «زمان پایان» در سال ۱۹۹۶ منتشر شد و نمایانگر نبوت مندرج در کتاب دانیال است که مهر و موم آن در سال ۱۹۸۹ گشوده شد. به تازگی این مجله توسط ChatGPT مطالعه شد و از او خواسته شد نقش اوکراین را در تاریخ آیه چهارم ارائه شده در مجله ارزیابی کند. آنچه در پی می‌آید بیان ساختار مجله است که طی سی سال در دسترس عموم بوده است. نخستین فراز از نوشته‌های الن وایت در مجله، Testimonies، جلد ۹، ۱۱ است.

بررسی اجمالی: اوکراین در چارچوب پیش‌گویانه

در چارچوب نبوی مجله از دانیال ۱۱:۴۰-۴۵، اوکراین در ارتباط با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و کشمکش میان پاپیت (پادشاه شمال) و کمونیسم خداناباور (پادشاه جنوب) مورد بحث قرار می‌گیرد. اوکراین به عنوان میدان نبردی کلیدی دینی و ژئوپولیتیکی در خلال مراحل پایانی جنگ‌های نیابتی معرفی می‌شود، به ویژه در ارتباط با کلیسای کاتولیک اوکراین و قانونی‌شدن آن پس از دهه‌ها سرکوب تحت حاکمیت شوروی.

مجله، اوکراین را به منزله بخشی از تحقق نبوتی گسترده‌تر دانیال ۱۱:۴۰ معرفی می‌کند؛ تحقیقی که در آن برچیده‌شدن پادشاه جنوب از رهگذر اتحاد واتیکان - ایالات متحده توصیف می‌شود. اوکراین به عنوان گواهی بر تضعیف الحاد شوروی و سربرآوردن دوباره نفوذ کاتولیکی در اروپای شرقی نشان داده می‌شود.

اوکراین در جنگ میان پادشاه شمال و پادشاه جنوب

این مجله تعلیم می‌دهد که پادشاه جنوب الحاد است که نخست در فرانسه (۱۷۹۸) و سپس در روسیه شوروی مجسم شد. پادشاه شمال پاپیت است و دانیال ۱۱:۴۰ جنگی روحانی را توصیف می‌کند که در ۱۷۹۸ آغاز شد و در ۱۹۸۹ با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به اوج خود رسید. اوکراین در این سیاق به منزله بخشی از بلوک شوروی نمود می‌یابد که در تحقق دانیال ۱۱:۴۰ از میان رفت. این نشریه فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی را نخستین گام در شفای زخم مرگبار پاپیت (مکاشفه ۱۳) معرفی می‌کند.

سرکوب کلیسای کاتولیک اوکراینی (منابع نقل شده)

این مجله شامل اسناد سکولار مربوط به آزار و تعقیب کاتولیک‌ها تحت حاکمیت اتحاد جماهیر شوروی است.

از مجله تایم، ۴ دسامبر ۱۹۸۹:

پس از جنگ جهانی دوم، تعقیب و آزار شدید، اما عموماً با خون‌ریزی کمتر، به اوکراین و بلوک شوروی نوپدید گسترش یافت و میلیون‌ها نفر از کاتولیک‌های رومی، پروتستان‌ها، و نیز مسیحیان ارتدوکس را در بر گرفت.

اوکراین به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مناطقی شناخته می‌شود که در آن کاتولیسیسم تحت حاکمیت کمونیسم سرکوب شد.

قانونی‌سازی کلیسای کاتولیک اوکراین

یکی از محورهای اصلی بحث پیرامون اوکراین، قانونی‌سازی کلیسای کاتولیک اوکراینی است که سالیان دراز ممنوع بوده است.

از مجله لایف، دسامبر ۱۹۸۹:

سه اسقف کاتولیک جدید به‌تازگی در چکسلواکی منصوب شده‌اند. و در ماه جاری، گورباچف در جریان سفری به ایتالیا با پاپ ژان پل دوم دیدار می‌کند—نخستین دیدار رو در رو میان رهبران کرمین و واتیکان. این نشست‌ها ممکن است به قانونی‌شدن کلیسای کاتولیک اوکراینی در اتحاد جماهیر شوروی، که از دیرباز ممنوع بوده است، بینجامد.

۱۹۸۹: رب‌ماسد ۱۱ U.S. News & World Report، دل‌جم زا

انتظار می‌رود احیای آزادی مذهبی، لغو ممنوعیت رسمی اعمال شده بر کلیسای کاتولیک اوکراینی با پنج میلیون عضو را نیز دربر گیرد؛ کلیسایی که از سال ۱۹۴۶، زمانی که استالین دستور داد در کلیسای ارتدکس روسیه ادغام شود، به‌صورت زیرزمینی به حیات خود ادامه داده است. کسب به‌رسمیت‌شناسی قانونی برای کلیسای اوکراینی از اهداف اصلی پاپ بوده است.

این مجله این امر را گواهی بر تضعیف سلطه الحادی و احیای قدرت کاتولیکی می‌نماید. این امر به‌منزله پیامد مستقیم فشار دیپلماتیک واتیکان شناخته می‌شود و به‌عنوان نقطه عطفی در تحقق نبوت دانیال ۱۱:۴۰ عرضه می‌گردد؛ به طوری که اوکراین نمونه‌ای مشهود از بازبانی نفوذ پاپیت در قلمروهای سابقاً کمونیستی معرفی می‌شود.

اوکراین به منزله دلیل بر پیشروی پاپیت

فروپاشی کمونیسم نه صرفاً به منزله تغییر سیاسی، بلکه به مثابه شکست روحانی بی‌خدایی، پیشروی ژئوپلیتیکی پاپیت و آغاز بازگشت پاپیت به سلطه جهانی. اوکراین به مطالعه‌ای موردی در باب برچیدن سرکوب دینی شوروی و نیز به پیروزی راهبردی رم در اروپای شرقی بدل می‌شود. این امر دلالت بر دگرگونی آشکار از بی‌خدایی تحمیلی به اقتدار بازگردانده شده کاتولیکی دارد، و قانونی‌شدن کلیسای کاتولیک اوکراین به منزله تأیید نبوی تلقی می‌شود که پادشاه شمال پادشاه جنوب را «چون گردباد» درهم می‌نوردید.

اوکراین و توالی پیش‌گویانه گسترده‌تر

1. ۱۷۹۸ - پاپیت زخم مرگبار دریافت کرد.
 2. ۱۹۱۷ - الحاد به روسیه انتقال می‌یابد (انقلاب بلشویکی).
 3. ۱۹۸۹ - اتحاد جماهیر شوروی فروپاشید.
 4. اوکراین - کلیسای کاتولیک رسمیت قانونی یافت.
 5. پاپیت نفوذ ژئوپلیتیکی خود را باز می‌یابد.
 6. ایالات متحده سرانجام تحت نفوذ پاپی قرار خواهد گرفت (دانیال ۱۱:۴۱).
 7. تمامی جهان تبعیت می‌کند (دانیال ۱۱:۴۲-۴۳).
- اوکراین به منزله بخشی از گذار میان الحاد شوروی و نفوذ پاپی احیاشده، در مراحل ۳-۴ جای می‌گیرد.

منابع ارجاع‌شده در بحث اوکراین

• جف پیپنجر (چارچوب الهیاتی اصلی)

روح نبوت

• نزاع عظیم

• پیام‌های برگزیده

• شهادت‌ها برای کلیسا

مطبوعات سکولار

• مجله تایم

• مجله لایف

• اخبار ایالات متحده و گزارش جهانی

از اوکراین در ارتباط با موارد زیر یاد شده است:

• اضطهاد کاتولیک‌ها پس از جنگ جهانی دوم

• بقای زیرزمینی کلیسای کاتولیک اوکراینی

• دیپلماسی گورباچف-واتیکان

• اعاده قانونی سلسله مراتب کلیسای کاتولیک

خلاصه نقش اوکراین در خبرنامه

اوکراین در زیر سیطره الحاد شوروی، سنگر کاتولیسیسم سرکوب‌شده بود. قانونی‌شدن کلیسای کاتولیک اوکراین نشانه تضعیف «پادشاه جنوب» بود. نفوذ واتیکان در اوکراین احیای نهاد پاپی را

نشان داد و دگرگونی دینی اوکراین به منزله شاهدی عینی بود که نشان می‌داد دانیال ۱۱:۴۰ در حال تحقیق یافتن بود. رویدادهای پیرامون اوکراین، بخشی از نخستین گام در التیام زخم مهلک نهاد پاپی را تشکیل می‌دادند. از این رو، اوکراین نه به منزله رویدادی سیاسی مجزا، بلکه به عنوان نشانه‌ای نبوی در چارچوب تحرکات نهایی دانیال ۱۱ عرضه می‌گردد.